

Flânerie in the Age of Authenticity: A Critical Analysis of Modern Ethics and the Emergence of Expressive Individualism in Postmodern Society

Ebrahim Kimaiei Devin¹

(Received: 2025-12-2; Accepted: 2026-2-9)

Abstract

Adopting a descriptive-analytical method and a genealogical approach, this article examines the transition from modern ethics to the imperatives of the “Age of Authenticity.” The primary objective is to analyze the rise of the “expressive revolution” as the focal point of this transition, wherein the “expressive self” emerges as a new subject by rejecting universal instrumental rationality and modern moral discipline. The paper argues that the intrinsic shortcomings of modern ethics prompted the emergence and convergence of two reformist currents: the “Romantic” (emphasizing the flourishing of desires and the centrality of the aesthetic) and the “Tragic” (embracing suffering and contradiction as the essence of life), which ultimately culminated in the “expressive revolution.” The outcome of this revolution is the formation of “expressive individualism” and new arenas of meaning-making in the form of “post-Durkheimian configurations.” The principles of this transition are manifested in concepts such as flânerie (the flâneur), the “freedom to choose non-eternal ends,” consumerism, and the redefinition of sexuality and the sacred. These concepts materialize in new empirical realms—such as cyberspace, fashion, and new forms of spiritual life—depicting a landscape of postmodern society in which meaning is no longer sought within primordial frameworks and institutional commitments, but rather through pluralistic, uncommitted options rooted in shared spectacle and individual self-expression.

Keywords: Authenticity, Expressive Revolution, Expressive Individualism, Flânerie, Modern Ethics.

1. Postdoctoral Researcher, Department of Islamic Philosophy and Wisdom, Faculty of Theology and Islamic Studies, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran. Email: kimiaei@isu.ac.ir

پرسه زنی در عصر اصالت: تحلیل انتقادی اخلاق مدرن و ظهور فردگرایی بیانی در جامعه پسامدرن

ابراهیم کیمیایی دوین^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰]

چکیده

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تبارشناسانه، به واکاوی گذار از اخلاق مدرن به مقتضیات «عصر اصالت» می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل ظهور «انقلاب بیانی» به عنوان نقطه کانونی این گذار است که طی آن «خود ابرازگر» با طرد عقلانیت ابزاری جهان شمول و انضباط اخلاقی مدرن، به عنوان سوژه‌ای جدید متولد می‌شود. مقاله استدلال می‌کند که نارسایی‌های درونی اخلاق مدرن، موجب ظهور و همگرایی دو جریان اصلاحی «رمانتیک» (با تأکید بر شکوفایی امیال و محوریت امر زیبا) و «تراژیک» (با پذیرش رنج و تضاد به عنوان جوهره زندگی) شد که در نهایت در «انقلاب بیانی» تبلور یافت. برآیند این انقلاب، شکل‌گیری «فردگرایی بیانی» و عرصه‌های نوین معناسازی در قالب «اشکال پسادورکیمی» است. اصول این گذار در مفاهیمی چون «پرسه زنی» (فلانور)، «آزادی گزینش غایات غیر ازلی»، مصرف‌گرایی و بازتعریف امر جنسی و امر مقدس تجلی می‌یابد. این مفاهیم در عرصه‌های عینی جدیدی مانند فضای مجازی، مد و فشن و زندگی معنوی جدید متجسم شده و منظره‌ای از جامعه پسامدرن را ترسیم می‌کنند که در آن، معنا نه در چارچوب‌های ازلی و تعهدات نهادی، بلکه در گزینه‌های متکثر، بی‌تعهدانه و مبتنی بر نمایش مشترک و ابراز وجود فردی جستجو می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اصالت، انقلاب بیانی، فردگرایی بیانی، پرسه زنی، اخلاق مدرن.

۱. پژوهشگر پسادکتری، گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران. kimiyaei@jsu.ac.i.

مقدمه

مدرنیته وعده سکونت انسان در جهانی خود بنیاد را مطرح کرد؛ جهانی که با محوریت خردابزاری، پروژه‌ای عظیم برای وضع معنا و هنجار بر دوش سوژه انسانی رقم می‌زد؛ بر این اساس غایات یا به صورت ابزارگراییانه فهم می‌شدند یا به صورت برساخت‌گرایانه وضع می‌شدند. به دیگر سخن اکنون که براساس مشیت الهی، حاکمیت و ملک خدا به دست انسان ودیعه گذاشته شده بود، انسان از طریق خلاقیت خود به اموری که دارای نظم طبیعی نبودند، ماهیت می‌بخشید.

با این حال، این پروژه به تدریج با کاستی‌ها و نارسایی‌های درونی مواجه شد: جهانی که قرار بود با انضباط عقلانی و اخلاق جهان شمول به سعادت برسد، به کانونی برای مقاومت، بیگانگی و بحران معنا بدل گشت. در چنین بستری، «عصر اصالت» به عنوان یک پارادایم فرهنگی جدید سر برآورد که شیوه‌ای متفاوت از معنا سازی و اخلاق را پیش نهاد. نقطه کانونی این گذار، به زعم چارلز تیلور، «انقلاب بیانی» است انقلاب بیانی در چارچوب این مقاله نه یک دوره تاریخی با مرزهای تقویمی دقیق و نه یک وضعیت روان شناختی فردی، بلکه یک پارادایم فرهنگی مسلط در مدرنیته متأخر تلقی می‌شود. این پارادایم با گذار از خرد ابزاری به خرد ابزارگرا مشخص می‌شود و در آن، ابراز خود به منبع اصلی معنا، هویت و اعتبار اخلاقی بدل می‌گردد. تحلیل حاضر در سطح کلان گفتمانی- فرهنگی باقی می‌ماند و تحول در تخیل اجتماعی و نظام اخلاقی را ردیابی می‌کند، نه رفتار فردی یا آسیب شناسی روانی. ورود به این عصر، نه به معنای طرد کامل مدرنیته، بلکه گذاری درونی از «خرد ابزاری» به سوی «خرد ابزاری» بود. این گذار را می‌توان در تحول بنیادین منبع معنا ردیابی کرد: در دنیای کهن، معنا پیوستاری از جنس تبعیت از سلسله مراتب اقتدار بیرونی داشت؛ اما در دنیای مدرن، زندگی در زمانه سکولوم، بی اتصال به ابدیت و محدود در چارچوب خرد ابزاری، به طغیانی در برابر یکسان سازی و انضباط مدرن می‌انجامید. این مقاومت در دو جریان فکری متمایز اما هم سو تبلور یافت: اصلاحات «رومانتیک» و اصلاحات «تراژیک» (تیلور ۱۴۰۰،

۳۴۷-۳۳۴). پرسش اصلی مقاله این است: تنش‌های درونی اخلاق مدرن (عقلانیت ابزاری و انضباط جهان‌شمول) و اصلاحات رمانتیک و تراژیک چگونه به ظهور انقلاب بیانی به مثابه یک پارادایم فرهنگی جدید انجامیدند؟

برای پاسخ به این پرسش، مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکردی تبارشناسانه فرایند گسست از اخلاق مدرن و تکوین اصول انقلاب بیانی را بررسی می‌کند. محدوده تحلیل این پژوهش معطوف به تجربه مدرنیته غربی (شمال آتلانتیک) است و یافته‌های آن بدون اصلاحات لازم قابل تعمیم به بسترهای فرهنگی دیگر نیست. ساختار مقاله بدین شکل است: پس از مرور پیشینه و مبانی مفهومی، ابتدا زمینه‌های گسست اخلاق مدرن و سپس دو جریان اصلاحی رمانتیک و تراژیک به مثابه نیروهای پیش‌برنده انقلاب بیانی تحلیل می‌شوند. در ادامه، اصول و عرصه‌های ظهور این پارادایم فرهنگی جدید تبیین خواهد شد تا نشان داده شود چگونه خود ابرازگرا به آرمانی فرهنگی بدل گشته است.

۱- پیشینه پژوهش

پرسش از معنا، منزلت و اخلاق در بستر مدرنیته و پسامدرنیته، یکی از محورهای اصلی در فلسفه اجتماعی، جامعه‌شناسی دین و اخلاق مدرن بوده است. در این زمینه، آثار متعددی به بررسی تحولات مفهومی و اخلاقی در نسبت با عقلانیت مدرن، سکولاریسم و فردگرایی پرداخته‌اند. چارلز تیلور^۱ در آثار بنیادین خود عصر سکولار و عصر اصالت، به تبیین گذار از اخلاق منضبط‌ساز به اخلاق خودابرازگرایانه می‌پردازد. او ظهور فردگرایی بیانی را واکنشی به بحران معنا در مدرنیته و سلطه عقل ابزاری می‌داند. تیلور نشان می‌دهد که چگونه در عصر سکولار، معنا دیگر از منابع بیرونی و استعلایی نشأت نمی‌گیرد، بلکه در درون فرد و از طریق ابرازگری شخصی ساخته می‌شود. تئودور آدورنو^۲ و ماکس هورکهایمر^۳ نیز در دیالکتیک روشنگری، با نقد عقلانیت ابزاری و فرهنگ

1. Charles Taylor (1931-)

2. Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno (1903-1969)

3. Max Horkheir (1895-1973)

توده‌ای، به گسست پیوند میان هنر، معنا و اخلاق در مدرنیته اشاره می‌کنند. آن‌ها هنر مدرن را عرصه‌ای برای اعتراض به نظم عقلانی و بازتابی از بحران معنا در جامعه مدرن می‌دانند. وجه تمایز این پژوهش با این دست آثار، در صورت‌بندی انقلاب بیانی نهفته است.

عظیم عثمانیان و همکاران (۱۴۰۴) در مقاله پرسه‌زنی شهری به مثابه تجربه‌ای چندساحتی به منظور بررسی ابعاد پرسه‌زنی در فضاها‌های شهری ایران، به تحلیل تأثیر طراحی فضایی و غنای فرهنگی بر تجربیات جسمانی، روحی و ذهنی فرد می‌پردازند. این اثر در سطح میانه و کاربردی قرار دارد و پرسه‌زنی را به عنوان یک کنش رفتاری در یک بستر خاص بررسی می‌کند؛ اما مقاله حاضر در سطح کلان و نظری حرکت کرده و پرسه‌زنی را نه صرفاً یک کنش شهری، بلکه به عنوان نماد پارادایمیک از «سوژه عصر اصالت» و نتیجه «انقلاب بیانی» در نظر می‌گیرد.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد اگرچه مفاهیم اصلی این تحقیق (عصر اصالت، پرسه‌زنی، نقد اخلاق مدرن) به صورت پراکنده بررسی شده‌اند، اما ترکیب نظام‌مند این مفاهیم در چارچوب تحلیل تبارشناسانه از خلأهای موجود در این حوزه می‌کاهد. همچنین، تبیین تقابل اخلاق مدرن با فردگرایی بیانی در چارچوب نظریه تیلور و اندیشه والتر بنیامین، جنبه نوآورانه پژوهش حاضر محسوب می‌شود.

۲- مبانی مفهومی و نظری

۲-۱. اشکال دورکیمی در صورت‌بندی حیات اجتماعی

بر اساس چارچوب نظری چارلز تیلور که با الهام از جامعه‌شناسی دین امیل دورکیم بسط یافته است، حیات اجتماعی در سه الگوی تاریخی در حال گذار قابل صورت‌بندی است:

الگوی پیشادورکیمی: در این شکل‌بندی کهن، جامعه به مثابه یک «کل ارگانیکی» درک می‌شود که در آن نهاد دین (کلیسا)، نهاد سیاسی و امر قدسی به طور کامل درهم‌تنیده شده‌اند. در این الگو، فرد تنها از طریق نهاد رسمی دین قادر به ارتباط با امر متعالی است و «ایمان» او با «تعلق سیاسی» و «تقدس اجتماعی» یک اتحاد ناگسستنی را تشکیل می‌دهد (تیلور ۱۴۰۰، ۴۵۸).

الگوی نئودورکیمی: شرط ظهور این الگو، گسترش «حق انتخاب» و طرد امر پیشینی است. در این مرحله، اگرچه فرد این امکان را می‌یابد که جامعه مذهبی خود را بر اساس میل شخصی برگزیند، اما این تعلق مذهبی کماکان به عنوان دال مرکزی هویت سیاسی و تمدنی او عمل می‌کند. جامعه بر اساس «طرح الهی» سامان می‌یابد و احساس تمدنی، ریشه در احساس برتری و تمایز از «بیگانگان» (غیرمذهبان یا پیروان ادیان دیگر) دارد (تیلور ۱۴۰۰، ۴۷۰).

الگوی پسادورکیمی: این الگو نشان‌دهنده فروپاشی پیوند نئودورکیمی است. در این مرحله، امر مقدس به طور بنیادین از تعهدات سیاسی و تمدنی جدا می‌شود. فرد برای پیگیری جستجوهای معنوی خود، هیچ ضرورتی برای پیوند زدن به نهادهای سنتی دینی یا سیاسی و تمدنی احساس نمی‌کند (تیلور ۱۴۰۰، ۵۰۰).

در این مقاله، دین عمدتاً در چارچوب تحلیل تیلوری و از منظر رابطه آن با نظم سیاسی و تمدنی در مدرنیته بررسی می‌شود؛ بنابراین، آنچه از دین در این تحلیل برجسته می‌شود، وجه «نهاد انضباط بخش» است. این تصویر به هیچ‌روی به معنای نفی تنوع و تکثر سنت‌های دینی نیست، بلکه صرفاً بازتاب دهنده نقش ویژه‌ای است که «دین نهادی»^۱ در روایت تبارشناسانه تیلور از گذار به «عصر اصالت» ایفا می‌کند. تمرکز اصلی این پژوهش، واکاوی مقتضیات عصر اصالت در ذیل الگوی پسادورکیمی است. این مقاله استدلال می‌کند که گسست بنیادین بین هویت مذهبی، سیاسی و تمدنی که مشخصه الگوی پسادورکیمی است، بستر اصلی ظهور پدیده‌های محوری عصر اصالت است.

۲-۲ مبانی نظری اشکال پسادورکیمی؛ چگونگی گذار به عصر اصالت

در عصر اصالت با ظهور و بروز اشکال پسادورکیمی در جامعه، تطبیق نئودورکیمی مذهب با هویت سیاسی تحلیل می‌رود و به تبع آن دورنمای تمدنی مخدوش می‌شود؛ زیرا اخلاق مدرن با تجویزاتی در حوزه امر جنسی امکان تلفیق و همبستگی مذهب و اخلاق تمدن ساز را فراهم می‌آورد؛ اما سؤال اینجاست که چگونه این تطبیق نئودورکیمی روبه گسست می‌رود و از دل

آن، مفاهیم و مقومات عصر اصالت شکل می‌گیرند؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توان با رویکرد تبارشناسی به دنبال فهم خاستگاه و چگونگی تکوین سوژه و اخلاق بیانی در یک فرآیند تاریخی و از دل تنش‌های فکری مدرنیته بود. پل اتصال میان سطوح مختلف تحلیل در این بخش، مفهوم «نقد خرد ابزاری» است: تمام متفکرانی که در ادامه بررسی می‌شوند در این نقطه هم‌گرا هستند. این نقد مشترک، موتور محرک اصلاحات رمانتیک و تراژیک و نهایتاً ظهور انقلاب بیانی است.

اخلاق مدرن که خود با به حاشیه راندن مقتضیات و اخلاق دنیای قدیم به گفتمان قالب تبدیل شده بود، رفته‌رفته به دلیل کاستی‌هایی که مجال بروز می‌یافتند، مورد انتقاد قرار گرفت. این انتقادات زمینه را برای اصلاح در اخلاق مدرن از دو جهت «رمانتیک» و «تراژیک» فراهم می‌آورد (تیلور ۱۴۰۰، ۳۴۷-۳۳۴). اصلاحات رمانتیک با محوریت شکوفایی امیال و امر زیبا و اصلاحات تراژیک با پذیرش رنج و تضاد به عنوان جوهره زندگی تلاش کردند تا در پاسخ به کاستی‌های اخلاق مدرن، در آن تغییر ایجاد کنند. در ابتدا رمانتیک‌ها و تراژیک‌ها انتقاداتی علیه اخلاق دنیای کهن صورت دادند. انتقادات ایشان بر عقیم‌سازی و آرمان‌گرایی نهفته در قرائت دین از سعادت انسان تمرکز داشت؛ بدین معنا که رمانتیک‌ها، زهد و ریاضت مذهبی را مانع شکوفایی معمول می‌دانستند. تراژیک‌ها نیز معتقد بودند که چون خشونت و تضاد نهادینه در ذات بشر است، تلاش دین برای یکپارچگی امیال جسمانی و روحانی، غیرواقعی و آرمان‌گرایانه است. در وهله بعد این مصلحین، مبانی انسان‌گرایی اخلاق مدرن را نیز با این سؤال که «چرا بر خلاف ادعاها هماهنگی منافع یا قدرت نیکوکاری انسان‌ها محقق نشده است»، به چالش کشیدند. از سویی سرکوب و هجمه به اخلاق‌گرایی مدرن جای را برای گسترش راه‌های جایگزین خلق و دریافت معنا فراهم می‌کرد. تئودور آدورنو در باب اشکال جدید مذهبی و غیرمذهبی عصر اصالت می‌نویسد:

«صورت‌های آیینی پرستش، یعنی آنچه موضوع فرهنگ عامه است، همچون پوسته‌های تهی شده از مغز و هسته بیش از رمز و راز خود عمر می‌کنند. زبان اصالت بی‌آنکه تو خالی بودن این صورت‌ها را تمیز دهد، به دفاع از آن‌ها نیز کمک می‌کند. این اهانتی است نه تنها بر اندیشه که بر دین نیز» (آدورنو ۱۳۸۵، ۱۴۷).

۲-۲-۱. اصلاحات رمانتیک در مدرنیته

رمانتیک‌ها در گذار از عقلانیت جهانشمول، پایه و اساس خوداعتباری انسان را بر پیروی از امر زیبا قرار دادند؛ زیرا که پاسخ به زیبایی مقوله‌ای بی‌غرض بود. هنر و ادبیات مدرن در بازشناسی امر زیبا دیگر در قید بازتاب معانی استعلایی در قالب ادعیه و مناجات نبود. در دنیای مدرن سخن از امر الهی در هنر، فقط یک گزینه در کنار سایر گزینه‌ها بود و موسیقی‌های الهی جای خود را به موسیقی محض و الهی‌نامه و مناجات‌نامه نویسی جای خود را به بیوگرافی و سیاحت‌نامه‌نویسی می‌داد. آدورنو و هورکهایمر به بیانی دیگر، هنرها از معنا و ایده پیشینی مدرنیته را چنین توصیف می‌کنند: «... همان اثری که زمانی حامل ایده بود، لیکن بعدها همراه خود ایده مضحمل شد. زمانی که جزئیات آزادی خود را بازیافت، به عواملی یاغی و طغیانگر بدل شد و در دوره مابین رمانتیسم و اکسپرسیونیسم، به منزله بیان بی‌قید و بند یا محملی برای اعتراض، علیه اصل سازماندهی قیام کردند. در عرصه موسیقی، عنصر یا تأثیر هارمونیک واحد موجب محو و نابودی آگاهی از فرم به مثابه یک کل شد. در نقاشی نیز رنگ خاص به قیمت غفلت از کمپوزیسیون یا ترکیب تصویری تأیید شد و در عرصه رمان هم کندوکاو روان‌شناختی مهمتر از معماری اثر شد» (آدورنو و هورکهایمر ۱۳۹۶، ۱۸۱-۱۸۰).

امر زیبا ایجاب می‌کرد تا الهامات اخلاقی و امیال به صورت موزونی باهم ادغام شوند؛ یعنی نوعی از ترکیب بین عقل و میل؛ اما عقل در نظم اخلاقی مدرن، احساسات و امیال را سرکوب می‌کرد. رمانتیک‌ها، خرد ابزاری مدرنیته را به دلیل عقیم‌سازی امیال و انگیزه‌های درونی انسان تخطئه کردند. به باور ایشان با تمایز یافتن روح و جسم در نظم اخلاقی جدید، امیال انسان بدین بهانه که بالقوه هستند و به صورت مکانیکی فراچنگ نمی‌آیند می‌بایست در راستای وضع اصول جهان‌شمول، طرد و اعتبارزدایی شوند. دکارت درباره عدم حجیت ادراکات حسی نوشت:

«کافی است مشاهده کنیم که ادراکات حواس فقط مربوط به پیوند نزدیک ذهن با بدن است؛ و گرچه ما با این ادراکات، از آنچه در اجسام خارجی می‌تواند برای این پیوند مفید یا مضر باشد، آگاه می‌شویم،

اما این ادراکات، اجسام مذکور را چنانکه فی نفسه وجود دارند برما آشکار نمی‌کنند مگر به ندرت و به صورت اتفاقی، زیرا در غیر این صورت ما می‌بایست به آسانی قادر باشیم که تمام پیش‌داوری‌های خود را کنار بگذاریم و از این جهت، فقط بر فهم خود تکیه کنیم؛ یعنی با احتیاط تمام فقط تصوراتی را مبنای تفکر خود قرار دهیم که طبیعت در فاهمه ما سرشته است» (دکار ۱۳۶۴، ۹).
کانت نیز امیال و خواست‌های شخصی را مانعی بر سر راه اصول اخلاقی و سعادت نهایی دانست: «آدمی باید سعادت خود را نه از روی میل بلکه از روی وظیفه بجوید و از این رهگذر است که رفتار او [در وهله‌ی] نخست ارزش راستین اخلاقی مییابد» (کانت ۱۳۶۹، ۲۲).

آدورنو و هورکهایمر در نقد تحقیر امیال و خواست‌های شهوانی توسط مدرنیته می‌نویسند: «عشق-نفرت به تن بر سراسر فرهنگ مدرن سایه انداخته است. تن به منزله چیزی پست و دریند تحقیر و طرد می‌شود و در همان حال در حکم چیزی ممنوع، شیء‌واره و بیگانه تمنا می‌شود. فقط فرهنگ است که با تن به منزله چیزی که می‌توان آن را تصاحب کرد برخورد می‌کند، فقط در فرهنگ است که تن از ذهن، یعنی همان عصا قدرت و فرمان، به مثابه ابژه شیء مرده یا همان جسد^۱ تمایز می‌یابد» (آدورنو و هورکهایمر، ۱۳۹۶، ص ۳۱۵).

در الهیات دئیستی مدرنیته بارد برنامه الهی مبنی بر گناه نخستین انسان و فداکاری مسیح در تزکیه آن، خرد ابزاری می‌بایست بر امیال دون تفوق یابد؛ اما با اصلاحات رمانیتیک و در بستر الحاد، راه برای ترجیح و شکوفایی امیال باز می‌شد. مارتا سی. نوسبام^۲ (۱۹۴۷ م.) که از طلایه داران اصلاحات رمانیتیک در مدرنیته است؛ عرصه را تا جایی گسترش می‌داد که احساسات هر شخص را همان قضاوت ارزشی در برابر ابژه‌های ارزشمند التفاتی می‌دانست. نوسبام معتقد است: «ما از طریق احساسات، آسیب پذیری و نیاز خود را نسبت به دیگران و جهان آشکار میکنیم» (Nussbaum ۲۰۰۴، ۱۸۵).

از منظر نوسبام «احساسات نوع خاصی از قضاوت ارزشی هستند» (Nussbaum ۲۰۰۴، ۱۹۰).

1. corpus

2. Martha C. Nussbaum

او این نظر خود را وامدار نظرات رواقیون^۱ میدانند. از این منظر، احساسات اشکال و صور^۲ قضاوت هستند که به ابژه‌ها و افراد خارج از کنترل فرد اهمیت می‌بخشند؛ بنابراین، درواقع، احساسات تصدیق نیاز و عدم کفایت هستند (Nussbaum ۲۰۰۴، ۱۸۵).

درواقع، رمانتیک‌ها با محور قرار دادن «امر زیبا» به عنوان معیاری بی‌غرض، به نقد بنیادین عقلانیت جهان‌شمول و اخلاق سختگیرانه مدرنیته پرداختند که در آرای دکارت و کانت، امیال و احساسات را به عنوان موانعی برای حقیقت و اخلاق طرد می‌کرد. از نگاه آدورنو و هورکهایمر، این سرکوب به تناقضی در فرهنگ مدرن انجامید که در آن، تن همزمان، هم تحقیر و هم تمنا می‌شد. در پاسخ به این وضعیت، رمانتیک‌ها با تأکید بر خوداعتباری انسان، راه را برای بازشناسی و ارزش‌گذاری امیال و احساسات گشودند؛ ایده‌ای که مارتا نوسبام آن را به اوج رساند و احساسات را نه مانع، بلکه خود شکلی از قضاوت ارزشی درباره اموری دانست که برای ما مهم هستند.

۲-۲-۲. اصلاحات تراژیک در مدرنیته

مصلحین تراژیک، رنج و اندوه را بخشی از طبیعت و مبنای حیات انسان را نیز تراژیک می‌دیدند. ایشان همان نقدی را که مدرنیته به مذهب وارد می‌کرد به خودش نسبت می‌دهند؛ بدین معنا که یکی از دلایل رد استعلا^۳ی مذهب در دنیای مدرن، ملامت و رد طبیعت شهوانی بود، اما حال، تراژیک‌ها همین نقد را به انسان‌گرایی مدرنیته وارد می‌کنند. تأکید بر فعالیت صلح‌آمیز و مولد در دنیای مدرن، موجی از انضباط و همسان‌سازی را در برداشت که جنگاوری و روحیه قهرمان‌پروری را مذموم می‌پنداشت. نیچه^۳ با مطرح کردن اراده‌ای معطوف به قدرت به جنگ ایده‌برابری و تساوی طلبی رفت.

«بیایید بی‌هیچ ملاحظه‌ای بگوییم تاکنون هر فرهنگ متعالی چگونه بر زمین آغاز شده است!

انسان‌هایی با سرشتی طبیعی، وحشیانی به مفهوم کامل، درندگانی با عزمی راسخ و مشتاق قدرت، به جان نژادهای ضعیف‌تر، اخلاقی‌تر، صلح‌جو تر و شاید بازرگان و شبان یا فرهنگ‌های

1. Stoicism

2. Forms

3. Friedrich Wilhelm Nietzsche (1844-1900)

کهن و تباهی افتادند که در آن‌ها واپسین نیروی زندگی در آتش بازی پر درخشش جان و فساد می‌سوزد. طبقه‌والا در آغاز پیوسته همان طبقه وحشیان است و برتری آنان ابتدا به دلیل قدرت فیزیکی نیست، بلکه نهفته در قدرت روحی است. یعنی آنان انسان‌هایی کامل‌تری بودند (و در هر مرحله درندگانی کامل‌تر)» (نیچه ۱۳۸۷، ۲۰۸-۲۰۹).

در این میان امیال و انگیزه‌ها نیز از روند یکسانسازی مدرنیته مصون نماندند و با گرایش به سمت منفعت‌گرایی تمایز میان انگیزه‌های والا تر و دون‌تر، غیرقابل شناسایی شد و با مشغولیت انسان به لذات کوچک، «واپسین انسان» به وجود می‌آمد.

«...زمین کوچک شده است و بر روی آن واپسین انسان که همه چیز را کوچک می‌کند، در جست و خیز است. نسل او، همچون پشه، فناپذیر است؛ واپسین انسان درازترین عمر را دارد. «ما خوشبختی را اختراع کرده‌ایم»، واپسین انسان‌ها چنین می‌گویند و چشمک می‌زنند» (نیچه ۱۳۸۴، ۲۷).

نیچه با حمله به ابتدای خوداعتباری انسان بر اصل جهان‌شمولی، قرائت‌های متفکرانی همچون ارسطو، کانت، دکارت و بنتام را مروج و مؤید میان‌مایگی می‌داند؛ زیرا از منظر او نظم اخلاقی مدرن با میان‌مایگی خود، واپسین انسان را پرورانده است:

«این فیلسوفان اخلاقی که اکنون پدید می‌آیند، چه وعظ خواهند کرد؟ این مشاهده‌گران و زاویه‌نشینان کشف می‌کنند که بسیار زود کار به پایان خواهد رسید و هرچه گرد آنان است، فاسد خواهد شد و همه را به تباهی خواهد کشید، پس فردا هیچ خبری نیست، به استثنای آن انسان بی درمان میان‌مایه. تنها میان‌مایگان امید به پیشرفت و تکثیر خویش دارند. آنان انسان‌های آینده و تنها کسانی‌اند که زنده می‌مانند و تنها موعظه اخلاقی که مفهومی دارد و گوش شنوایی می‌یابد، این است: «همانند آنان باشید! میان‌مایه شوید!» اما موعظه این اخلاق میان‌مایگی دشوار است! هرگز نباید برای دیگران بگوید که چیست و چه می‌خواهد! باید از اعتدال و شأن و وظیفه و انسان دوستی سخن بگوید و ضروری است که باید طنز را پنهان دارد» (نیچه ۱۳۸۷، ۲۲۰-۲۱۹).

فوکو^۱ نیز قائل بود که اخلاق مدرن، بعد قهرمان‌گرایانه زندگی را به قهقهه‌ها برده است زیرا اخلاق مدرن در پیگیری شکوفایی، خالی از هرگونه کشمکش است و در آن ضرورتی ندارد چیز مهمی قربانی شود. به باور این مصلحین، رنج در بطن جهان نسج یافته است، از طرفی مدرنیته بارد هیبوط انسان و تبعید از بهشت برای تزکیه، رنج کشیدن را بی معنا می‌کند و چون رنج بدون معنا غیرقابل تحمل است، زمینه «نیهیلیسم»^۲ فراهم می‌گردد. شوپنهاور^۳ در باب چرایی رنج انسان می‌نویسد:

«چیزی یقینیت‌تر از این حقیقت که رنج دردناک گیتی مولود معصیت انسان است وجود ندارد. به نظر من افسانه‌هبوط تنها حقیقت متافیزیکی موجود در عهد عتیق است... هستی ماثمرة معصیتی است که در حال پرداخت تاوانش هستیم» (شوپنهاور ۱۰۰، ۱۳۸۶).

کامو^۴ نیز در افسانه سیزیف وضعی را به تصویر می‌کشد که بعد از افول پیوستار معنا در دنیای کهن و گذار به دنیای مدرن، جهان بی‌اعتناء، ساکت و گسترده می‌شود و با وجود تلاش فرد برای وضع معنا باز هم جهان، سکوت پیشه می‌کند. این سکوت و بی‌اعتنائی جهان در برابر خواست انسان، وضع «بی‌منطق»^۵ را پدید می‌آورد. تجویز کامو در برابر چنین وضعی، انقلاب علیه امر بی‌منطق از طریق مبارزه برای خوشی محدود و موقتی است؛ یعنی حال که غایات قهرمانانه فروپاشیده است لااقل غایات غیرازلی را دنبال کنیم (کامو ۲۸، ۱۳۸۲). در این جا «آزادی بی‌منطق» کامو با نظرات برلین^۶ در باب «آزادی انتخاب غایات غیرازلی» همخوانی و همپوشانی می‌یابد، کامو با عصیانگری در برابر جهان بی‌اعتناء و برلین نیز با بلوغ و رشد سیاسی-اخلاقی به این نقطه مشترک می‌رسند. برلین در این باب می‌نویسد:

«شوق و تمنای جاودانی بودن ارزش‌ها و مصون بودن آن‌ها از تپاول زمان شاید چیزی جز همان اشتیاق به قطعیت‌ها و یقین‌های ایام کودکی و ارزش‌های مطلق اعصار ابتدایی نباشد. به قول

1. Paul Michel Foucault (1926-1984)

2. Nihilism

3. Arthur Schopenhauer (1788-1860)

4. Albert Camus (1913-1960)

5. Absurd

6. Isaiah Berlin (1909-1997)

یکی از نویسندگان خوب این روزگار: «درک نسبی بودن ارزش اعتقادات و در عین حال تمسک و التزام به آن‌ها، چیزی است که انسان متمدن را از انسان وحشی متمایز می‌گرداند». در آرزوی چیزی بیش از این بودن، شاید یک نیاز فلسفی عمیق و غیرقابل علاج باشد ولی اینکه آدمی عمل و رفتار خود را نیز تابع آن آرزو کند نشانهٔ عدم رشد سیاسی و اخلاقی خواهد بود» (برلین ۳۴، ۱۳۶۸). مارتین هایدگر از دیگر مصلحین، غفلت از نقطه‌ای نهایی، حیات انسان را معادل با فروپاشی محملی برای خلق معنا دانسته و با ارزش‌گذاری نو و شیفتگی به مرگ تلاش می‌کرد تا راهی بیابد. بر همین اساس هایدگر با طرح مفهوم «بودن به سوی مرگ»^۲، تلاش دارد تا امکانی اصالت بخش را برای «دازاین»^۳ فراهم آورد. این امکان به معنای مرگ بالینی دازاین نیست، بلکه بیشتر راهی برای بودن است. بودن به سوی مرگ، به روندی از رشد در جهان اشاره دارد که بر اساس آن دازاین به سمت دستیابی به منزلتی اصالت بخش هدایت می‌شود. هایدگر می‌نویسد:

«مرگ خویشمندترین^۴ امکان دازاین است. به سوی مرگ بودن بر دازاین آن خویشمندترین هستی توانشش را گشوده و آشکاره می‌کند که هم هستی دازاین به طور مطلق برآن می‌رود. در اینجا این امر بر دازاین عیان شدنی است که او در حیطة امکان مشخص و ممتاز خاص خودش رشته پیوند از همگنان گسسته است. این بدان معناست که دازاین پیشدستانه می‌تواند هماره پیشاپیش همگنان گسسته باشد؛ اما فهم این «توانش» ابتدائاً گم‌گشتگی واقع بوده در هر روزی‌نگی خود همگنان را از پرده برون می‌اندازد» (هایدگر ۱۳۸۹، ۵۷۷).

مصلحین تراژیک با تشخیص رنج به عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از حیات انسان، مدرنیته را به دلیل سرکوب بعد تراژیک و قهرمانانه وجود به نقد کشیدند. از نگاه آنان، اخلاق مدرن با طرد مفاهیمی چون گناه نخستین و فداکاری، رنج را بی‌معنا کرده و با ترویج برابری، منفعت طلبی

1. Martin Heidegger (1889-1976)

2. Being toward death

3. Dasein

4. Ownmost

و لذات کوچک، به پرورش انسان میان‌مایه و واپسین انسان دامن زده است. در پاسخ به این وضعیت، آنان راه‌حل‌هایی برای بازیابی معنا در جهانی بی‌اعتنا ارائه کردند: نیچه با تأکید بر اراده معطوف به قدرت به نفی برابری پرداخت، شوپنهاور رنج را حقیقت متافیزیکی هستی دانست، کامو عصیان برای خوشی‌های محدود را تجویز کرد و برانتخاب غایات غیرازلی تأکید ورزید و هایدگر با مفهوم بودن به سوی مرگ در جست‌وجوی امکانی برای اصالت بخشیدن به زندگی برآمد.

آنچه این دو جریان اصلاحی را به یکدیگر پیوند می‌دهد، نقد بنیادین خردابزاری مدرن و تلاش برای بازگرداندن ابعاد طردشده وجود انسان به حوزه معنا و اخلاق است. برآیند هم‌گرایی این دو جریان، فراهم‌شدن زمینه برای ظهور پارادایم انقلاب بیانی است؛ پارادایمی که در آن، معنا نه از انطباق با اصول جهان‌شمول یا چارچوب‌های ازلی، بلکه از ابراز اصالت شخصی و تجربه درونی نشئت می‌گیرد. این‌گذار در بخش بعدی با تحلیل اصول و عرصه‌های انقلاب بیانی تبیین خواهد شد.

۳- تحلیل یافته‌ها: انقلاب بیانی

در بخش پیشین نشان داده شد که چگونه نقد خردابزاری از دو مسیر رمانتیک و تراژیک، زمینه را برای یک نظم اخلاقی متفاوت فراهم آورد. خود شکوفایی انسان در عصر اصالت در تغییری بنیانی از ابتناء به خردابزاری به «خود ابرازگرایا بیانی»^۱ چرخش می‌یابد. هر فرد آزاد است تا با سلیقه و شیوه خود و خارج از زندان انضباطی مدرنیته به انسانیت شکل بخشد و مبتنی بر آن زندگی کند؛ یعنی فرد با اصالت علاوه بر اینکه خود را از تطبیقات مذهبی، الگوهای پیشینی جامعه یا میراث نسل‌های قبل رها می‌بیند، لزوماً حس تعلق به هویت سیاسی را نیز شناسایی نمی‌کند (تیلور ۱۴۰۰، ۴۸۹). برآیند اصلاحات تراژیک و رمانتیک در «انقلاب بیانی»^۲ متبلور می‌شود. انقلاب بیانی دارای اصول و عرصه‌ای است که در ادامه بدان می‌پردازیم.

1. Expressive individualism

2. Expressive revolution

۳-۱. اصول بیان

اصول انقلاب بیانی از ماهیت اشکال پسادورکیمی نشأت گرفته شده است؛ در این اشکال پیوند سه‌گانه‌ای که در اشکال نئودورکیمی نسج یافته بود، از هم فرومی‌پاشد؛ یعنی پیوند بین اخلاق منضبط‌ساز با نظم مذهبی، پیوند بین اخلاق و نظم تمدنی و پیوند بین اخلاق منضبط‌ساز با امرجنسی. با گسست ساختاری این پیوندها در عصر اصالت، خود ابرازگرا وضعیت هنجاری مطلوب خود را در قالب اصولی سامان می‌بخشد. اصولی که در ادامه می‌آیند، مؤلفه‌های اصلی تخیل اجتماعی عصر اصالت را تشکیل می‌دهند و از دل گسست پیوندهای نئودورکیمی سر برمی‌آورند.

۳-۱-۱. اصل امر جنسی

در عصر کهن امر جنسی خارج از چارچوب خانواده، آیینۀ تمام‌نمای امیال دون و شهوانی بود که به طور مستقیم تصویر سعادت و رستگاری غایی را مخدوش می‌کرد. در دنیای مدرن نیز ضرورت کنترل و انضباط بخشی به امر جنسی در دستور کار قرار گرفت و ازدواج به عنوان یکی از مظاهر شکوفایی شخصی و لازمة نظم اجتماعی-تمدنی محترم شمرده شد؛ اما در عصر اصالت، امر جنسی یکی از حوزه‌هایی بود که در آن سلسله‌مراتب وجود داشت. برخی مصلحین معتقد بودند که رسالت مدرنیته هنوز تمام نشده است و باید امر جنسی را نیز از هرگونه هنجار پیشینی و محدودیت برهانند. از همین روی، نقش‌های همسری، والدی و فرزند، تابوها و وظایف جنسیتی و حتی خود جنسیت را که امری بالینی و طبیعی بود، زیر سؤال رفت. جنبش‌های زنانه و دانشجویی در دهه شصت میلادی، مراحل انقلاب در امر جنسی را تسریع می‌کردند.

این مراحل عبارت بودند از: ترک تحقیر و تحدید حیات شهوانی، ضرورت برابری جنسیتی، رهایی بخش بودن آزادی جنسی و پندار جدید در باب جنسیت به عنوان بخش ماهوی هویت هر فرد (تیلور ۵۱۵، ۱۴۰۰). مفهوم عفت جنسی در دنیای کهن و انضباط جنسی در اخلاق مدرن، رابطه مستقیمی با رستگاری اخروی و شکوفایی تمدنی داشت. آزادی جنسی از این منظر می‌توانست

نقش‌رهای بی‌بخشی ایفا کند؛ چرا که با مشروعیت بخشیدن به شیوه‌های مختلف زیست جنسی که پیشتر محکوم بودند به فرد امکان می‌داد هویتی مستقل برای خویش بسازد (تیلور ۵۱۵، ۱۴۰۰).

۳-۱-۲. اصل مصرف‌گرایی

خود ابرازگرایی/بیانی برای تجلی عینی و محسوس شیوه و سلیقه خود، نیازمند به طیفی از کالاهای و خدمات است که تا پیش از این فقط در انحصار ثروتمندان بوده است اما حال «تولید انبوه» این امر را در دسترس همه قرار داده است. تکنولوژی، صنعت تبلیغات و سرگرمی به منظور بهبود و توسعه تولید انبوه، طیفی از گزینه‌ها را برای سلیقه به ظاهر شخصی مصرف‌کنندگان تولید می‌کنند (آدورنو، هورکهایمر ۱۷۷، ۱۳۹۶).

۳-۱-۳. اصل آزادی‌گزینش غایات غیر ازلی

در دنیای کهن، آزادی بیشتر با رویکردی سلبی یا به تعبیر آیزایا برلین آزادی منفی فهم می‌شد، به این معنا که فرد در پیگیری و توسعه خواست خود تا جایی آزاد بود که از مراتب پیشینی هنجاری تخطی نکند. در دنیای مدرن آزادی مثبت طهارت داده می‌شد؛ یعنی عمل بر حسب مقتضای عقل و قابلیت جهان‌شمول بودن آن؛ اما در عصر اصالت فردگرایی/ابرازی/بیانی در پی «آزادی بی‌منطق»^۲ است؛ یعنی تعیین هنجار و اهداف والاتر برای خود حتی اگر این اعتبارها ازلی و ابدی نباشد؛ به تعبیر برلین «آرمان‌گزینش غایاتی بدون مدعی بودن ارزش ازلی آن‌ها» (برلین ۳۰۳، ۱۳۶۸). در واقع عصر اصالت وجود صورت‌های عقلانی جهان‌شمول در تقویم امور هنجاری وارد می‌کند و کنش بر حسب ازلی بودن غایات در دنیای مدرن را همان کنش بر حسب الهی بودن غایات در دنیای کهن می‌داند. براساس این مبنا، نقد ارزش‌ها در عصر اصالت مجاز نیست و نسبی‌گرایی و تساهل خدشه‌ناپذیر است.

1. Mass production

2. Absurd Freedom

۳-۱-۴. اصل فلانور / پرسه‌زنی

پرسه‌زنی ریشه در نظرات و آراء والتر بنیامین^۱ دارد. بنیامین نظریه پرداز اجتماعی و منتقد آلمانی، پرسه‌زن را کسی می‌داند که در حاشیه محیط‌های مدرن جدید مانند بلوارهای شیک، سالن‌های قمار یا پاساژهای سرپوشیده پاریس، کمین کرده است و از خودنمایی، بیگانگی و گمنامی خود، لذتی تقریباً شهوانی می‌برد و این وضع به او احساس تسلط بر صحنه می‌دهد (بنیامین ۹۳، ۱۴۰۳-۸۹). از مهمترین ویژگی‌های هنر در مدرنیته و عصر اصالت آن است که با «زبان ظریف و زیرکانه»^۲ خود می‌تواند تعهدات هستی‌شناسانه را نامعین و مبهم بگذارد و قدرت جابه‌جایی میان هستی‌شناسی‌های مختلف را به فرد ببخشد؛ یعنی با تمرکز بر مبانی زیبایی‌شناختی و پیوند با بیرون از طریق حس‌ها، تعهدات هستی‌شناسانه کمرنگ می‌شود یا اینکه شناسایی نمی‌شوند (تیلور ۳۷۷، ۱۴۰۰ و ۶۱۸).

این قدرت جابه‌جایی بدون احساس تعلق منجر به خلق وضع «فلانور»^۳ می‌شود که در آن فرد می‌تواند بدون تعهد به مبانی هستی‌شناسی در میان طیفی از گزینه‌ها حرکت کند، در وضع فلانور، فرد به دنبال فرار از خود است اما مایل نیست به جامعه‌ای پیوندد (تیلور ۱۴۰۰، ۶۱۸).

۳-۱-۵. اصل جشنواره‌گرایی

بعد بزمی و جشنواره‌گرایی، ویژگی وجودی تمامی اشکال پیشا، نئو و پسادورکیمی است که علاوه بر ایجاد حس تعلق به چیزی، همچون تسکینی بر اضطراب‌های وجودی است؛ اما در اشکال پسادورکیمی کلیت فستیوال‌ها، کنسرت‌ها، بازدیدها و گردهمایی‌ها، گریز از روزمرگی و رابطه با چیزی فراتر از خود است. در عصر اصالت حتی حضور در اماکن و جشنواره‌های مذهبی که خاستگاه پیشینی امر استعلایی است با هدف جستجوگری است؛ اما با این تفاوت که فرد می‌تواند

1. Walter Benjamin (1892-1940)

2. Subtler language

با کمک اصل فلانور و بدون تعلقات هستی شناسانه و مجموعه ای از باورهای پیشینی، خود را ابراز کند (تیلور ۵۳۱، ۱۴۰۰). شرکت در جشنواره های غیرمذهبی نیز به دلیل همان جستجوگری است که در قالب صوری از امر استعلایی، تماس با چیزی بزرگتر و فراتر را به مشارکت کنندگان وعده می دهد.

۲-۳. عرصه بیان

اصول فوق، صرفاً مفاهیم نظری نیستند، بلکه در عرصه های مشخصی از حیات اجتماعی تجلی می یابند. عرصه بیان^۱، محمل عینیت یافتگی اصول انقلاب بیانی و منصة تجلی خودابرازگرا است. اصول انقلاب بیانی در قالب اشکال نئودورکیمی به خلق شیوه هایی از بودن می انجامند که برای فرد اصالت آفرین است. این عرصه مبتنی بر کنش مشترک جمعی نیست بلکه یک نمایش مشترک خارج از حوزه عمومی و امر سیاسی است که بیشتر به اقتصاد و تولید انبوه گره خورده و شباهت دارد (تیلور ۴۹۵، ۱۴۰۰).

۱-۲-۳. مد و فشن

فشن^۲ در قلب مصرف گرایی قرار دارد. لباس و پوشش، در اولین سطح برخورد فرد با جهان بیرون قرار دارد و کلیدی ترین وجه ابرازی فرد در اجتماع است از این منظر اصالت بخش و منحصر بفرد است؛ اما با این وجود می تواند آنتی تراصالت را قوام بخشد. بدین معنا که صنعت مد در همه جا وجود دارد و از طریق تبلیغات با مدل سازی از زندگی مطلوب در دسترس عموم قرار می گیرد و به دسته بندی افراد در گروه های خاص کمک می کند، به نحوی که حتی می تواند فرد را به تصورات طبقه خاصی از اجتماع هدایت کند و بالعکس با دیدن فردی با پوشش خاص می توان وی را به طبقه خاصی نسبت داد.

1. Spaces of display

2. Fashion

۳-۲-۲. زندگی معنوی جدید

رسوم و حیات مذهبی در اشکال پسادورکیمی به صورتی است که نه تنها باید به انتخاب شخص باشد بلکه باید با وی تعامل هم بکند و بر مبنای روش معنوی او باشد. در عصر اصالت، هیچ ضرورتی در پیوستن به بستر مسجد، نهادهای سیاسی و حزبی نیست و امر مقدس از تعهدات سیاسی جدا شده است. شیوة بنیادین حیات معنوی در عصر اصالت، طلب چیزی فراتر است و این طلب با محرومیت‌ها و خودکنترلی‌های برآمده از دنیای کهن و مدرن همراه نیست. طلب چیزی فراتر به معنای تمسک به امر استعلایی به صورت عمودی و سلسه‌مراتبی نیست بلکه به صورت افقی است مانند پزشکان بدون مرز یا انگیزه‌های خیرخواهی همگانی. معنویت‌های عصر اصالت، به دور از اهمیت دادن به باورها، آموزه‌ها و هنجارهای پیشینی، متمرکز بر «تجربه»^۱ و «تمرین»^۲ فردی هستند (Heelas 2006, 46). تمرین‌هایی که در راستای پاسخ به خواست درونی فرد به صورت کالبدی دنبال می‌شوند. در مدرنیته اشکال جسمانی و رسوم، کالبدزدایی می‌شدند و حیات معنوی به طریقی بیشتر ذهنی صورت می‌پذیرفت، اما در عصر اصالت تجسدگرایی امور معنوی همچون دنیای کهن، مورد توجه قرار می‌گیرد (تیلور ۱۴۰۰، ۶۲۴). انجام سنت‌های معنوی شرق مانند یوگا، مدیتیشن، ماساژ معنوی و سبک زندگی‌های پیوند خورده با امور جسمانی و ورزشی از جمله این تمرین‌ها هستند. اشکال معنوی (تئستی، دئیستی، آتئیستی و آگنوستیک) فراوانی در اینجا وجود دارد و امکان پرسه‌زنی بین گزینه‌ها به صورت مسکنی موقتی، پاسخگوی معنا برای فرد است و مرزهای میان گروه‌های مذهبی مختلف را می‌شکند.

از ویژگی‌های این دورنمای معنوی جدید، جدایی میان باورها و رسوم است، به عنوان مثال برخی از ایرانی‌ها در کاغذهای خوداظهاری و اطلاعات فردی، با اینکه رسوم و مناسک مذهب شیعه مانند نماز یا روزه را انجام نمی‌دهد اما خود را یک ایرانی شیعه معرفی می‌کند. همچنین با اینکه در عصر اصالت، ارجاع مذهبی در هویت ملی یا نظام تمدنی فرومی‌پاشد اما به عنوان منبعی معنوی و تسلی بخش در بزنگاه‌ها (مرگ، تولد، ازدواج و...) بیرون می‌آید (تیلور ۱۴۰۰، ۵۲۸).

1. experience

2. practice

۳-۲-۳. فضای مجازی

«فضای مجازی»^۱ عرصه‌ای جدید از کنش و شیوه‌ای از بودن است که خاصاً از دهه دوم قرن ۲۱ میلادی، جنبه‌های متفاوت حیات بشری را با خود درگیر کرده است. فضای مجازی هم می‌تواند در خدمت حوزه عمومی مدرنیته باشد و یک کنش مشترک بر حسب منافع جمعی را سامان دهد، هم می‌تواند در خدمت عرصه بیان عصر اصالت قرار گیرد و امکان نمایش مشترک را برای همگان فراهم آورد. فضای مجازی بستری کالبدآفرین برای اصل فلانور نیز هست و فرد با استفاده از قابلیت «پیمایش کردن»^۲ در صفحات مجازی، میل به جستجوگری خود را مبذول جذایت‌های مصرفی متنوع یا یافتن صور استعلایی می‌کند، بدون آنکه تعلقی هستی‌شناسانه احساس کند.

۴- نتیجه‌گیری

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تبارشناسانه، در چارچوب نظری چارلز تیلور، به این پرسش پرداخت که تنش‌های درونی اخلاق مدرن و اصلاحات رمانتیک و تراژیک چگونه به ظهور «انقلاب بیانی» به مثابه یک پارادایم فرهنگی جدید انجامیدند. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهند که گذار از اخلاق مدرن به عصر اصالت یک فرآیند تاریخی و فکری است که کانون آن را انقلاب بیانی تشکیل می‌دهد. این گذار که ریشه در ناکامی‌های درونی اخلاق مدرن (مبتنی بر عقل ابزاری و انضباط) در مواجهه با بحران معنا داشت، زمینه را برای بازتعریف رادیکال سوژه فراهم آورد. سنتز انجام شده در این پژوهش نشان داد که انقلاب بیانی برآیند همگرایی دو جریان اصلاحی کلیدی است: اصلاحات رمانتیک که در پی طرد خرد ابزاری دکارت و کانت، شکوفایی امیال و ارزش‌گذاری مجدد بر احساسات را به عنوان شالوده اعتبار فردی قرار داد؛ و اصلاحات تراژیک که با پذیرش درد و رنج به عنوان جوهر انکارناپذیر هستی، به نقد اخلاق

1. virtual space

2. Scroll

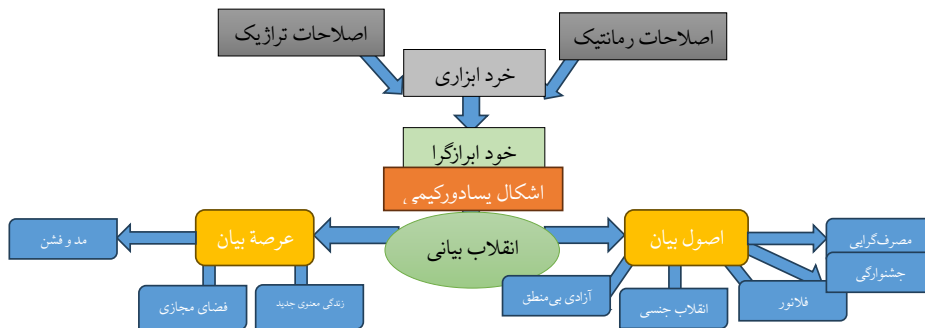
مدرن آرمان‌گرا پرداخت که مفاهیمی چون جنگاوری و شجاعت را بی معنا کرده بود. برآیند این انقلاب، شکل‌گیری فردگرایی بیانی است که مشخصه بارز آن جایگزینی خود ابرازگرا با سوژه منضبط مدرن است. این ساختار نوظهور اخلاقی و وجودی، در قالب اشکال پسا-دورکیمی تثویر می‌شود. در این الگوی پسا-دورکیمی، پیوند سه‌گانه (پیوند نظم دینی، اخلاق منضبط و امر جنسی) که شالوده جامعه نئودورکیمی را تشکیل می‌داد، فرو می‌پاشد و زمینه‌ای برای ظهور مفاهیم عملیاتی جدید فراهم می‌شود:

آزادی‌گزینش غایات غیر ازلی که به فرد اجازه می‌دهد غایات و اهداف متعالی را برای خود تعیین کند، حتی اگر این اعتبارات ابدی نباشند. این مفهوم، با تأکید بر انتخاب غایات غیرابدی، پاسخی به جهان بی‌اعتنای مدرن است. پرسه‌زنی/فلانور که در آن فرد، فارغ از تعهدات هستی‌شناختی و احساس تعلق، بین گزینه‌های کثیر و متفاوتی حرکت می‌کند و معنی را در نمایش مشترک جستجو می‌کند، نه در چارچوب‌های ازلی. همچنین اصالت مصرف‌گرایی که خود ابرازگرا برای تجلی عینی سلیقه و شیوه زیست خود، به تولید انبوه کالاها وابسته می‌شود. نهایتاً، اصول انقلاب بیانی در عرصه‌هایی متبلور می‌شوند. این عرصه‌ها، از جمله مد و فشن (که ابزاری کلیدی برای ابراز وجود است)، زندگی معنوی جدید (که از تعهدات سیاسی و نهادی جدا شده و بر تجربه و تمرین فردی و کالبدی متمرکز است) و فضای مجازی، که بستر جدیدی برای عمل، پرسه‌زنی و نمایش مشترک فراهم می‌آورد، نشان می‌دهند که چگونه فردیت در عصر اصالت به دنبال معنایی است که از طریق آزادی، عدم تعهد هستی‌شناختی و ابراز وجود از طریق مصرف و تجربه حسی حاصل می‌شود.

دلالت‌های این یافته‌ها حاکی از آن است که در عصر اصالت، در غیاب پیوندهای سنتی و سیاسی، هویت فردگرایی بیانی به‌طور فزاینده‌ای بر محور تجربه، عمل ابزاری و نمایش مصرف‌گرایانه شکل می‌گیرد. از آنجا که این فردگرایی بیانی معمولاً تعهدات سیاسی و نهادی

راهما می‌کند، لازم است در پژوهش‌های آتی، ثبات و پیامدهای این الگوی اخلاقی متمرکز بر «نمایش مشترک» بر انسجام اجتماعی و مشارکت مدنی در جامعه پسا-دورکیمی، به دقت مورد سنجش قرار گیرد.

باید در نظر داشت که تحلیل حاضر در سطح کلان گفتمانی-فرهنگی و معطوف به تجربه مدرنیته غربی (شمال آتلانتیک) انجام شده است. به دلیل تفاوت‌های ساختاری در تجربه مدرنیته در جوامع غیرغربی، از جمله ایران و جهان اسلام، تعمیم این یافته‌ها بدون اصلاحات زمینه‌ای و مفهومی روا نیست. همچنین مقاله ماهیتاً یک تحلیل نظری-فلسفی است و سنجش تجربی میزان رسوخ این پارادایم در کردارهای اجتماعی، نیازمند پژوهش‌های میدانی و تحلیل‌های گفتمانی جداگانه‌ای است که بتوانند پویایی‌های خاص هر بستر فرهنگی را در نظر بگیرند. پژوهش‌های آتی می‌توانند به بررسی تطبیقی ظهور یا مقاومت در برابر فردگرایی بیانی در زمینه‌های فرهنگی غیرغربی، یا به تحلیل رابطه این پارادایم با انسجام اجتماعی و مشارکت مدنی در جوامع پسادورکیمی بپردازند.



شکل ۱. مبادی و مبانی انقلاب بیانی

کتابنامه

- آدورنو، تئودور. ۱۳۸۵. زبان اصالت در ایدئولوژی آلمانی. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: نشر ققنوس.
- آدورنو، تئودور و ماکس هورکه‌هایمر. ۱۳۹۶. دیالکتیک روشنگری. ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان. تهران: هرمس.
- برلین، آیزایا. ۱۳۶۸. چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- بنیامین، والتر. ۱۴۰۳. بنیامین ابودلر. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: انتشارات فانوس.
- تیلور، چارلز. ۱۴۰۰. عصر سکولار. ترجمه علیرضا پاک‌نژاد. تهران: نشر روزگاران.
- دکارت، رنه. ۱۳۶۴. اصول فلسفه. ترجمه منوچهر صانعی. تهران: نشر آگاه.
- شوپنهاور، آرتور. ۱۳۸۶. جهان و تأملات فیلسوف: گزیده‌ای از نوشته‌های آرتور شوپنهاور. ترجمه رضا ولی‌یاری. تهران: نشر مرکز.
- عثمانیان، عظیم، محمود رحیمی و رامین ساعد موچشی. ۱۴۰۴. «پرسه‌زنی شهری به مثابه تجربه‌ای چندساحتی: تحلیل نقش جسم، روح و ذهن در فضاها‌ی عمومی شهرهای ایرانی». فصلنامه مطالعات توسعه پایدار شهری و منطقه‌ای، ۶(۲): ۹۸-۱۱۳.
- کامو، آلبر. ۱۳۸۲. افسانه سیزیف. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.
- کانت، ایمانوئل. ۱۳۶۹. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق. ترجمه حمید عنایت و علی قیصری. تهران: خوارزمی.
- نیچه، فردریش. ۱۳۸۴. چنین گفت زرتشت: کتابی برای همه کس و هیچ کس. ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگاه.
- نیچه، فردریش. ۱۳۸۷. فراسوی نیک و بد. ترجمه داریوش آشوری. تهران: نشر خوارزمی.
- هایدگر، مارتین. ۱۳۸۹. هستی و زمان. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: نشر ققنوس.

- Heelas, P. 2006. "Challenging Secularization Theory." *The Hedgehog Review* 8 (1–2): 46–54.
- Nussbaum, M. C. 2004. "Emotions as Judgments of Value and Importance." In R. C. Solomon, ed., *Thinking about Feeling: Contemporary Philosophers on Emotions*. Part VI, Chapter 12. Oxford University Press.